



# کنش و واکنش متقابل حاکمان مازندران و تیمور در آمل

حمیده یزدانی<sup>۱</sup>  
قنبرعلی رودگر<sup>۲\*</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۱۰/۲۹ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۲/۰۴/۱۸

## چکیده

در این نوشتار به کنش و واکنش متقابل میان تیمور لنگ و سادات مرعشی که در این زمان بر آمل و مازندران فرمان می‌راندند، خواهیم پرداخت. از آنجا که میان تیمور گورکانی و سادات از همان آغاز قدرت‌گیری و حتی پیش از آن، رابطه‌ی ویژه‌ای برقرار شد، این رابطه در مرکز توجه ما قرار گرفت. پرسش اصلی اینجاست که آیا تیمور به دلیل ارادت دینی، توجه ویژه‌ای به سادات مبذول می‌داشت، یا اینکه کسب قدرت سیاسی با در اختیار داشتن حمایت و پشتیبانی ساداتی که از نفوذ معنوی در میان مردم برخوردار بودند، منجر به این رابطه‌ی خاص میان سادات و تیمور شده بود؟ فرض نخستین ما این است که هر دو عامل، یعنی دین و سیاست، در برقراری این رابطه نقشی تعیین‌کننده داشته است.

**واژگان کلیدی:** آمل، تیمور لنگ، چلاویان، مازندران، مرعشیان.

## مقدمه

موضوع اصلی این نوشتار، کنش و واکنش متقابل میان تیمور لنگ و حاکمان مازندران است. در سده‌ی هشتم هجری قمری، امیر تیمور گورکانی (۸۰۷-۷۳۶ ق) با نام شجاع‌الدین تیمور، پایه‌گذار دودمان ترک‌تبار گورکانی شد. او که ادعا می‌کرد از چنگیز خان مغول نسب می‌برد، با فتوحات بی‌رحمانه‌اش در بیشتر سرزمین‌های آسیای مرکزی و غربی فرمان راند، و چون در یکی

<sup>۱</sup> گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

<sup>۲</sup> استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)، a-roodgar@yahoo.com

از جنگ‌ها پایش زخم برداشت و می‌لنگید، به تیمور لنگ نامبردار شد. هنگامی که تیمور با وسوسه‌های یکی از ملازمانش، به نام اسکندر، در مورد ثروت بی‌کران حکام محلی مازندران و آمل، قصد آن دیار را کرد، سادات مرعشی نخستین دوره‌ی فرمانروایی خود را طی می‌کردند. با این حال، رابطه‌ی میان تیمور و سادات رابطه‌ای دیرینه‌تر بود. وی از همان ابتدا توجه و احترام ویژه‌ای برای سادات قایل بود و هرگاه شهری را فتح می‌کرد و بر جنبندگان رحم نمی‌آورد، سادات را مورد نوازش و محبت خویش قرار می‌داد. سادات نیز در نبردهای تیمور دست به دعا برده و برایش آرزوی ظفرمندی می‌کردند. در این مقاله این ارتباط ویژه را از نظر گذرانده، و کنش و واکنش میان این دوستان دیرینه در مازندران و به طور ویژه آمل مورد توجه قرار گرفته است. برای آنکه درک بهتری از این موضوع به دست آوریم، ابتدا وضعیت سیاسی آمل را در آستانه‌ی حکومت مرعشیان و حمله‌ی تیمور بررسی می‌کنیم؛ بعد، نظری اجمالی بر ارتباط میان تیمور و سادات پیش از حمله به مازندران افکنده، سپس به منازعه‌ی این دو در آمل می‌پردازیم. از آنجا که برخورد تیمور با چالویان در قدرت‌گیری دوباره‌ی سادات مرعشی حایز اهمیت بود، این موضوع نیز سپس‌تر مورد توجه قرار گرفته است. سرآخر نیز نتیجه‌گیری خود را در خصوص مطالب پیش گفته ارایه خواهیم کرد.

### آمل در آستانه حکومت مرعشیان و حمله تیمور

از تصرف بلخ و تشکیل حکومت مستقل توسط تیمور گورکانی در ۷۷۱ ق تا تصمیم او بر لشگرکشی به مازندران کمتر از یک دهه زمان لازم بود، و در این هنگام مناطق شمالی ایران تحت حاکمیت سیاسی سادات مرعشی قرار داشت. مرعشیان در آغاز به سبب گرایشات ظلم‌ستیرانه و سیاست مبتنی بر عدالت اجتماعی توانستند به سرعت قلمرو خود را گسترش دهند و از استرآباد تا قزوین را به سیطره‌ی خویش درآوردند. چنین قدرتی پیش از این در مازندران در انحصار خاندان آل باوند بود که از قضا پایان حکومت آخرین شاخه‌ی آن یعنی کینخواریان در ۷۵۰ ق با برآمدن مرعشیان ارتباط تنگاتنگی داشت.

خلاصه آنکه در زمان آخرین اسپهبد آل باوند، حسن فخرالدوله (۷۵۰-۷۳۴ ه ق)، در آمل، سه خاندان مهم وجود داشت که هر یک برای کسب نفوذ بیشتر در مناطق پیرامونی و دربار با یکدیگر به رقابت می‌پرداختند. نخست کیانیان جلالی به رهبری کیا جلال جلالی، دوم کیانیان چلاوی به رهبری کیاافراسیاب و در آخر مرعشیان به رهبری سید قوام الدین مرعشی، و این در زمانی است که به جهت حمله‌ی امیر مسعود سربداری به مازندران و شیوع بیماری وبا و نتایج

هول‌انگیر آن در آمل، اسپهبد فخرالدوله بسیار ناتوان بود و در عمل میدان تصمیم‌گیری را به این خاندان‌های با نفوذ سپرد؛ کیا جلال، عهده‌دار مقام وزارت بود، کیاافراسیاب، سپهسالار بود و میرقوام، کیش و آئین آن را پیشوائی می‌کرد.

گرچه با شدت گرفتن اختلافات میان کیائیان جلالی و چلاوی، اسپهبد حسن فخرالدوله فرمان به قتل کیا جلال داد و آنان را از دربار بیرون کرد، با اینحال کیاافراسیاب به این بسنده نکرد و خواستار نابودی این خاندان و جنگ تمام عیار با آنان و متحدانش (استندار جلال‌الدوله پادوسپانی) شد. اسپهبد اما با این نظر همراه نشد و از اینجا کیاافراسیاب که در غیاب دشمن خویش به قدرت بالایی در دربار نیز دست یافته بود، دشمنی با داماد خویش را پیشه کرد و تصمیم به قتل اسپهبد حسن فخرالدوله گرفت و این اندیشه را توسط فرزندان خویش و به شکلی ناجوانمردانه به عمل رساند.

روز شنبه بیست و هفتم محرم سال ۷۵۰ ق، که اسپهبد حسن فخرالدوله باوند از گرمابه بیرون آمد، پسران کیاافراسیاب را پیش خود طلبید و شاهنامه جلوی ایشان گذاشت و خنجر خود را کشیده، برای نشان بر روی سطر شاهنامه نهاد و آنان را به خواندن واداشت. و در این دم بود که ناگاه کیا محمد خنجر را از روی شاهنامه برداشت و به سینه اسپهبد فرو برد و حسن فخرالدوله باوند، آخرین پادشاه تپورستان، را کشت.<sup>۱</sup> و پس از آن همانگونه که اولیاءالله آملی گزارش کرد به مدت بیش از ده سال مازندران یک ساعت و یک زمان از قتل و غارت و تاخت و تاراج خالی نماند و هزاران خون به ناحق ریخته شد و اموال هزاران خلق در معرض تلف افتاد و یک روز آسایش ندیدند و بیشتر مردم در اطراف بلاد متفرق گشتند.<sup>۲</sup>

کیاافراسیاب که در آمل بر تخت نشست، از همان ابتدای کار مخالفان بسیاری داشت و حکام محلی طاعت وی را گردن ننهاده؛ چه اینکه قتل پادشاه باوندی را خلاف شرع، و بنیاد دولتش را بر فسق و فجور و قتل و نفور می‌دانستند. کیاافراسیاب در برابر این مخالفت‌ها، در مقام توبه و انابت به سیدقوام‌الدین مرعشی متمایل شد که در این وقت در آمل بر مسند ارشاد نشسته بود و نفوذ معنوی بسیار داشت. مهم‌تر اینکه، فرمان قتل فخرالدوله به امضای سیدقوام‌الدین نیز رسیده بود.<sup>۳</sup> سیدقوام‌الدین که آشنایی دیرینه‌ای با کیاافراسیاب داشت و وی را در مقام مسکنت و انابت

<sup>۱</sup> اردشیر برزگر (۱۳۸۰)، تاریخ تبرستان، تصحیح محمد شکر فومشی، ج ۲، تهران: رسانش، ۳۴۴.

<sup>۲</sup> اولیاءالله آملی، اولیاءالله آملی (۱۳۴۸)، تاریخ رویان، تصحیح منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶.

<sup>۳</sup> یعقوب آژند (۱۳۶۵)، قیام مرعشیان، تهران: امیرکبیر، ۵۵-۵۷.

دید، به حکم «نحن نحکم بالظاهر»، توبه وی را پذیرفت. آنگاه "بدست مبارک خود سر او را بتراشید... و کلاه درویشانه بر سر او نهاد و او را بمیریدی قبول نمود". و چون در سال ۷۵۱ ق، جلال الدوله اسکندر به خونخواهی اسپهبد فخرالدوله به آمل لشکر کشید و کیامحمد، قاتل فخرالدوله را از پای درآورد اما به سبب حمایت سیدقوامالدین از کیاافراسیاب، کاری از پیش نبرد و هزیمت یافت. با اینهمه، این ائتلاف چندان نپایید و کیاافراسیاب از اقبال مردم به سید بیمناک شد و اندیشید که «همیشه در مازندران سادات خروج میکردند و مردم مازندران با وجود اصالت و عظمت و سلطنت آل باوند متابعت سادات کرده با ولی نعمت خود مخالفت کرده‌اند». [مبادا که با وجود اعتقاد مردم مازندران که با این سید پیدا کرده‌اند او را خسران واقع شود و خلل در حکومت او پدید آید]. سرانجام با این اندیشه کیا افراسیاب توبه خود را شکست و سید قوام الدین را به زندان انداخت. از قضا، همان شب که سید قوام‌الدین در زندان کیاافراسیاب در بند بود، یکی از پسران کیاافراسیاب به نام کیاسیف‌الدین به مرض قولنج درگذشت و مردم آن را از کرامات وی دانستند. باری، به زندان هجوم برده و سید را از بند رها کرده و با اعزاز و اکرام به سرایش بازگردانیدند.<sup>۱</sup>

و این آغاز نبردی همه جانبه شد میان خاندان چلاوی و خاندان مرعشیان و مردمانی که از ظلم و جور کیاافراسیاب به ستوه آمده بودند. در نبرد پایانی «جلالکمارِ پرچین» و قتل کیاافراسیاب و پسرانش، به نام‌های کیاعلی، کیالهراسب و کیاسهراب، میان‌پرده حکومت خاندان چلاوی به سر آمد و با فتح آمل از سوی سید قوام‌الدین، حکومت مرعشیان بنیاد نهاده شد و سادات در سال ۷۶۰ ق، به آمل درآمده و بر سریر فرمانروایی مازندران تکیه زدند. از میان اخلاف کیاافراسیاب، تنها اسکندر بر جای ماند که در این وقت، خردسال بود. چلاویان وی را برداشته و به لارجان و از آنجا به قصران و سپس شیراز بردند. وی در شیراز بالید و پس از نبرد با علی مؤید، حاکم سبزواری، حکومت آنجا را به دست گرفت. سرانجام به هرات رفت و چون این ولایت به دست تیمور تسخیر شد، اسکندر به سپاه تیمور پیوست.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> میرسیدظهرالدین بن سید نصیرالدین مرعشی (۱۳۴۵)، تاریخ تبرستان و رویان و مازندران، تهران: انتشارات موسسه مطبوعاتی شرق، ۲۴۶-۲۴۸.

<sup>۲</sup> اسمعیل مهجوری (۱۳۴۲)، تاریخ مازندران؛ حاوی وقایع پیش از اسلام تا سال ۷۵۰ هجری قمری، ج ۲، تهران: انتشارات اثر، ۱۶-۱۷.

## تیمور و سادات

امیر تیمور گورکانی به سال ۷۳۶ ق تولد یافت و در سال ۷۶۲ ق از سوی تغلق پادشاه قسمت شرقی ممالک اولوس جغتای، حکومت ناحیه کش و توابع آن را که به صورت ارثی در دست طایفه برلاس (طایفه تیمور) بود به دست آورد. چون تغلق ناگزیر از مراجعت به مملکت اصلی گردید و امایش نیز در نگاه داشتن ماوراءالنهر از خود بی‌لیاقتی نشان دادند، تمام خطه‌ی ماوراءالنهر را از ساحل جیحون تا سمرقند به تیمور سپرد. سرانجام تیمور در رمضان سال ۷۷۱ ق به فرمانروایی رسید و به سال ۷۸۰ شروع به لشگرکشی به ایران کرد.<sup>۱</sup> اما آنچه در این نوشته و در ارتباط با موضوع اصلی ما حائز اهمیت است روابط ویژه‌ای است که تیمور از همان آغاز فرمانروایی خود و حتی پیش از آن با سادات برقرار کرد، و به شکل ویژه‌ای آنان را در مرکز توجه خویش قرار داد.

پس از ایلخانان مغول، تیمور گورکان که خویش را وارث آن امپراتوری می‌دانست، بسیاری از ابعاد سیاست ایلخانان، از جمله توجه و احترام به سادات را ادامه داد. تیمور همواره خود را حامی و ناجی سادات می‌دانست و همیشه سعی می‌کرد آنها را به گرد خویش جمع کند و هرگاه شهری را فتح می‌کرد، علیرغم توحش بسیاری که بر دیگر ساکنان و اهالی روا می‌داشت، اما سادات را مورد نوازش قرار می‌داد، بزرگانشان را به سمرقند دعوت می‌نمود، امکانات و امتیازات زیادی را به آنها تخصیص می‌داد، و بسیاری از مناصب دینی مانند صدارت، قضاوت، و نقابت سادات را به ایشان واگذار می‌کرد. او ظاهراً احترام به خاندان پیامبر را جزء وظایف خود می‌دانست و در تزوئات، مکرر شأن و ارزش آنها را می‌ستود؛ چنان که می‌گفت: «اول امر نمودم که هر طایفه و طبقه را که سادات و علما باشند، اعزاز و احترام نمایند»<sup>۲</sup>. بنابراین، تیمور سادات را به مثابه حامیان دین اسلام و مفسران وحی الهی و حافظان شریعت محمدی می‌دانست که وارث علوم انبیا و مرسلین اند و افراد، علوم دینی و فرائض اسلام را می‌بایست از ایشان بیاموزند.<sup>۳</sup>

همچنین آنگونه که منابع گزارش داده‌اند، در سال ۷۷۱ ق، یعنی به سال استحکام و برقراری فرمانروایی تیمور، این سادات بودند که مشروعیت حکومت وی را تأیید و تثبیت نمودند؛ زمانی که تیمور برای جنگ با امیرحسین، مهم‌ترین رقیبش، از شهر کش به سوی بلخ، مرکز قدرت وی،

<sup>۱</sup> عباس اقبال آشتیانی (۱۳۶۰)، ظهور تیمور، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۰.

<sup>۲</sup> ابوطالب حسینی تربتی (۱۳۴۲)، تزوئات تیموری، تهران: کتابفروشی اسدی، ۲۱۶.

<sup>۳</sup> همان، ۱۹۲.

می‌رفت یکی از سادات بانفوذ آن دوران به نام سید برکه به او پیوست و تیمور نیز تمام درآمد اوقاف را در اختیار او قرار داد. در ظفرنامه‌ی نظام الدین شامی آمده است: "سید برکه که از جماعت سادات بود پیش آمد و طبل و علم پیشکش کرد و آنرا به فال نیک گرفت"<sup>۱</sup> و در ظفرنامه‌ی شرف الدین یزدی هم در جلوس تیمور بر تخت می‌خوانیم: "امرا و سرداران به اتفاق اعظم سادات روزگار که فرموده «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي» مشعر است به وجوب ملاحظه جانب ایشان، مثل سید برکه و خانزادگان ترمد، همه یک دل و یک زبان گشته، حضرت صاحب قرانی را که در تقویت دین و تمشیت مسلمانی از سلاطین عصر ممتاز بود، شایسته پادشاهی و جهانبانی دانسته، سر انقیاد بر خط فرمان نهادند و به اتفاق با آن حضرت بیعت تازه کرده میان و زبان به چاکری و ثنا گستری بیستند و بگشادند<sup>۲</sup>. همچنین سادات که در نبردهای تیمور ملازم وی بودند به هنگامه‌ی جنگ دست به دعا برداشته و پیروزی و فتح او می‌طلبیدند و نصرت الهی به او وعده می‌کردند<sup>۳</sup>.

افزون بر این، تیمور به دینداری نیز اهمیت بسیاری می‌داد، و بنا به گفته‌ی خویش، نمازش هیچ‌گاه قضا نمی‌شد، مگر در هنگام جنگ. او کسی را به فرماندهی سپاه منصوب می‌کرد که علاوه بر مولفه‌ی سنگدلی و قساوت، از دیگران دیندارتر نیز باشد. از این رو در جامعه‌ی اسلامی مورد توجه مردم و علما قرار می‌گرفت. وی در برخورد با شیعیان نیز هیچ‌گاه تندوری از خود نشان نمی‌داد. چنانکه پیشتر گفته شد، وی در برخورد با علی مؤید، امیر شیعی سربداران، فقط به دعوت او به مذهب سنت و جماعت بسنده کرد و حکومت سبزواری را به او بازگرداند. علاوه بر این، به هنگام محاصره‌ی دمشق، مردم آنجا را بخاطر رضایت و پیروی از معاویه و یزید بن معاویه در ظلم به خاندان پیامبر خدا بخصوص فرزندان امام علی (ع) و حضرت فاطمه زهرا (س) سرزنش و توبیخ کرد و شایسته‌ی مجازات دانست<sup>۴</sup>. همچنین تیمور پس از فتح حلب، در گفتگو با عالمان سنی آنجا، آنان را بخاطر نادیده گرفتن حقانیت علی ابن ابی‌طالب، ملامت نمود<sup>۵</sup>.

<sup>۱</sup> نظام الدین شامی (۱۳۶۳)، ظفرنامه، تهران: نشر بامداد، ۵۷.

<sup>۲</sup> شرف الدین علی یزدی (۱۳۸۷)، ظفرنامه، تصحیح سعید میرمحمد صادق و عبدالحسین نوایی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۳۱۲-۳۱۳.

<sup>۳</sup> نظام الدین شامی، همان، ۱۲۳.

<sup>۴</sup> همان، ۲۳۵.

<sup>۵</sup> عبدالمجید ناصری داوودی (۱۳۷۸)، تشیع در خراسان عهد تیموریان، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۱.

از تیمور نقل شده: «سادات و علما و مشایخ و عقلا و محدثین اخبار را برگزیده داشتیم و تعظیم و احترام ایشان نمودم و بر دل‌های اصحاب قلوب رفتم و از ایشان، دریوزه همت نمودم و از انفاس متبرکه ایشان التماس فاتحه کردم»<sup>۱</sup>.

در هر حال این ارتباط ویژه با سادات را که هم برای تیمور نزد مردم و هم برای مردم نزد تیمور دارای اهمیت بود، نه تنها می‌توان به عنوان یکی از سیاست‌های شاخص آن دوره در نظر گرفت، بلکه می‌بایست آن را به عنوان یکی از دلایل مهم قدرت‌گیری و گسترش قلمرو سیاسی تیمور نیز شناسایی کرد. با این همه، حمایت تیمور نسبت به سادات دارای فراز و فرودهای بیشماری بود و گاه جنبه‌ی سیاست قدرت نیز در روابط او با سادات نقش تعیین‌کننده‌ای به دست می‌آورد.

آنچه مسلم است سادات نیز همگی وابسته به دربار تیمور نبودند، بلکه برخی از بزرگان آنها در این زمان، بدون هیچ‌گونه وابستگی به حکومت، در برابر او بودند. هرگاه سادات طریقتی مشهور و محبوب در میان مردم بر پا می‌کردند، یا در میان مردم صاحب نفوذ فراوان و فراگیر می‌شدند، موجب نگرانی تیمور می‌گشتند و از این رو، با آنها مخالفت و مقابله می‌شد. نگرانی تیمور بیشتر از ساداتی بود که یا در زمره‌ی خاندان‌های حاکم و یا مدعی حکومت بودند. البته نگرانی تیمور بی‌دلیل هم نبود؛ چرا که محبوبیت فراوان سادات در بین مردم، به ویژه از اواخر عهد ایلخانان مغول، زمینه‌ی تحصیل قدرت سیاسی را برای برخی از سادات فراهم کرده بود. ظهور سربداران و موفقیت آنها در تحصیل قدرت نیز از همین ناحیه قابل توضیح است. در این میان مهم‌ترین خاندان‌های حاکم از سلاله سادات، مرعشیان مازندران و سادات آل کیا در گیلان بودند که روابط تیمور با آنها را باید از منظر روابط دو قدرت رقیب سیاسی بررسی کرد و البته سید بودن آنها نیز در بیشتر این روابط نقش بارزی داشت<sup>۲</sup>. از این رو و با توجه به مطالب پیش گفته، در ادامه، رابطه‌ی تیمور با سادات مرعشی حاکم بر مازندران را به طور ویژه بررسی خواهیم کرد تا ببینیم از منظر سیاست قدرت نیز این رابطه چگونه دنبال شده است؛ با توجه به اینکه سادات مرعشی در دوره‌ی نخست قدرت‌گیری خویش بی‌امان در بسط قلمرو خود کوشیدند.

<sup>۱</sup> حسین میرجعفری (۱۳۸۸)، تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی اقتصادی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان، تهران: انتشارات سمت، ۶۶.

<sup>۲</sup> علیرضا کریمی، ابراهیم فتحی سلامت (۱۳۹۰)، «سادات در عصر تیمور»، فصلنامه شیعه‌شناسی، ۱۳۲-۱۳۳.

## تیمور و سادات مرعشی حاکم بر مازندران

گسترش مذهب تشیع در نواحی شمالی ایران، بیش از هر چیز مرهون حکومت‌های شیعی علویان و آل‌بویه و نیز حضور شیعیان اسماعیلی در ارتفاعات البرز بود. ایلخانان مغول، حکومت خویش را با دو طرح بلندپروازانه درهم‌کوبیدن پایگاه‌های مهم معنوی و مذهبی ایرانیان یعنی خلافت بغداد و قلاع اسماعیلیه آغاز کردند. چون در این کار توفیق یافتند، زمینه برای نقش‌آفرینی شیعیان دوازده‌امامی در حیات سیاسی ایران بسط یافت. این مسئله تا بدانجا پیش رفت که سلطان محمد خدابنده (الجبایتو) چندی بر مذهب تشیع بود. باری، در عصر ایلخانی، جنبش‌های شیعی، سویه‌های آشکار اجتماعی و سیاسی یافت و با ظلم و استبداد حاکمان ترک سر ستیز داشت. از جمله مهمترین این جنبش‌ها، قیام سربداران در خراسان است که در نیمه اول قرن هشتم هجری، با شعار «سر خود بر دار اختیار داریم و تحمل جور و ستم نداریم»<sup>۱</sup> قدرت را به دست گرفت. آموزه‌های این قیام که بر خوانشی صوفیانه از تشیع دوازده‌امامی استوار بود، انگیزه قیام مرعشیان و تشکیل حکومت از سوی آنان شد. با استقرار حکومت سادات مرعشی در نیمه دوم قرن هشتم هجری که نسب از امام چهارم شیعیان، امام سجاده (ع) می‌بردند، آمل بار دیگر به مثابه تختگاه حکومتی شیعی برکشیده شد. سرگذشت میرقوام‌الدین و اینکه در خراسان در سلک یاران شیخ عزالدین سوغندی درآمده بود، تردیدی در تبار خراسانی دولت مرعشیان باقی نمی‌گذارد. طرفه آنکه، شیخ خلیفه، پیشوا و رهبر معنوی سربداران، خود از مردمان مازندران بود.

چون حکومت آمل در ۷۶۰ ق بر سید قوام‌الدین مسلّم شد، وی پیروانش را به توحید، دین‌داری، عدل و انصاف و امر به معروف و نهی از منکر دعوت کرد. با اینهمه، با بیان اینکه مقصودش رضای خدا بوده، از قدرت سیاسی کناره گرفت و زمام امور را به فرزندان سپرد. سیدقوام‌الدین نخست، سیدعبدالله، پسر ارشدش را به عنوان جانشین برگزید اما چون وی خود را مرد دین و نه مرد سیاست می‌دانست، امتناع کرد و در عبادت و "گوشه فقر و قناعت" به پدر اقتدا نمود. بنابراین سیدکمال‌الدین از سوی پدر، سیادت سیاسی مرعشیان را عهده‌دار شد.<sup>۲</sup> چون سیدکمال‌الدین از سوی پدر بر تخت نشست و از همان آغاز، توسعه قلمرو را مطمح نظر داشت، در سال ۷۶۳ ق، حکومت آمل را به نام برادرش، سیدرضی‌الدین تقریر کرد و برای تسخیر تمام

<sup>۱</sup> کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی (۱۲۸۳)، مطلع سعدین و مجمع بحرین، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۱۷۶.

<sup>۲</sup> میرسیدظهرالدین بن سیدنصیرالدین مرعشی (۱۳۴۵)، تاریخ تبرستان و رویان و مازندران، تهران: انتشارات موسسه مطبوعاتی شرق، ۲۵۹.

مازندران و از میان برداشتن مخالفان، لشکر آراست. تا سال ۷۸۶ ق ساری، فیروزکوه، سوادکوه، رستمدر، کجور، نور و لارجان و بخش‌هایی از گیلان تا قزوین، طالقان، الموت و استرآباد تحت سیطره‌ی سادات مرعشی قرار گرفته بود.<sup>۱</sup>

اما قدرت متمرکز مرعشیان برای هر ماجراجویی وسوسه‌کننده بود. تیمور که در ۷۶۵ در ترکستان ظهور کرده بود، با توجه به اوضاع آشفته‌ی ایران در ۷۸۵ از جیحون به خراسان رسید و همسایه‌ی شرقی مازندران در دستان خونین وی جای گرفت. در این زمان، رقیب شکست خورده‌ی مرعشیان یعنی اسکندر شیخی چلاوی با هزار ترفند خود را به تیمور نزدیک کرد تا نه تنها مرعشیان که سراسر مازندران را به خاک و خون کشاند. در این زمان میرقوام، ستون وحدت قیام مرعشیان نیز درگذشت و فرزندان بسیاری، با اتحاد و به اتفاق هم، چاره را در آن دیدند که جهت جلوگیری از سقوط مازندران به دستان تیمور، تن به صلح و سازش دهند. اما تیمور هوای دیگری در سر داشت.

چون خبر فتوحات تیمور و نیز پیوستن اسکندر چلاوی، فرزند کیاافراسیاب، به سادات رسید، از بیم پیوستن امیرولی به تیمور، استرآباد را به وی واگذاشتند و به مازندران عقب نشستند. ولایت رستمدر نیز با تدبیری مشابه به ملک‌توس سپرده شد. وقایع بعدی اما نشان داد که این چاره‌جویی‌ها راه به جایی نبرد و ملوک استرآباد و رستمدر با اسکندر چلاوی همداستان شده و در رکاب تیمور قصد آمل کردند. گفتیم سادات آمل که یارای مقابله با تیمور را نداشتند، لاجرم بر آن شدند از در صلح و سازش درآیند تا مازندران از گزند تاخت و تاز تیمور در امان بماند. از این رو، سیدکمال‌الدین، پسرش سیدغیاث‌الدین را با هدایای بسیار به اردوی تیمور فرستاد. تیمور برای اینکه سیدکمال‌الدین و سیدرضی‌الدین به تن خویش برای عرض خدمت و اطاعت به حضور نرسیدند، به سیدغیاث‌الدین روی خوش ننمود. با اینهمه، چون تیمور به جانب عراق لشکر کشید، سیدغیاث‌الدین با سپاهی در معیت وی بود. در سال ۷۹۲ ق، تیمور بار دیگر متوجه مازندران شد. این بار نیز سیدغیاث‌الدین از جانب پدر "با تحف و هدایای لایق" نزد تیمور شتافت و وی را از سعایت اسکندر چلاوی برحذر داشت:

"ما جمعی از ساداتیم که در این جنگل مازندران مقیم گشته‌[ء] بدعای دولت مواظبت مینمائیم و چون پدر اسکندر شیخی نسبت با ولی‌نعمت خود غدر کرده بقتل آورده بود و خود مرتکب امری گشت که حدّ او نبوده است و بمناهی مشغول گشت و استخفاف شریعت غراً

<sup>۱</sup> غیاث‌الدین بن همادالدین خواندمیر (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب‌السیر، ج ۳، تهران: خیام، چاپ چهارم، ۳۶۶-۳۶۷.

می‌نمود[۱] تقدیر الهی عزّشانه بر آن جاری شد که جهت دفع ظلم چلاویان بدکردار ولایت مازندران در رتبه اطاعت ما درآید و اهالی آن ملک را از ظلم ظالمان خلاصی پدید آید[۲]. اکنون بر مصداق آیه کریمه ماشاءالله کان و ما لم یشاء لم یکن[۳] این حقیران مدتی است که بطریق جد و آبی خود در این جنگل مازندران با مردم آنچه وظایف عدل و انصاف است مرعی داشته بدعای دولت شاهان ذوی‌الاقتدار مشغولیم[۴]. مأمول آنکه نظر عناست مشمول حال این فقیران گردانیده[۵] از ما بجز دعا و فاتحه و تحفه فراخور عرصه ممالک ما چیزی دیگر توقع ندارند[۶].

با این‌همه، سخنان و تحرّکات اسکندر چلاوی و آنچه درباره ثروت بی‌شمار حاکمان مازندران به عرض امیرجهانگشای رساند، در عزم تیمور برای فتح مازندران مؤثر افتاد. باری، به دستور تیمور، سرانجام سیدغیاث‌الدین در بند شد و تمهیدات سادات برای خلاصی از نهب و غارت تیمور به جایی نرسید. چون سپاه تیمور به استرآباد رسید و سادات دانستند که رویارویی حتمی است، اموال و خزاین آمل و ساری را به قلعه ماهانه‌سر در چهار فرسخی آمل بردند و در زیر خاک پنهان کردند. این قلعه در نزدیکی ساحل دریا و در میان آبگیرهایی قرار داشت که دسترسی بدان بسیار دشوار بود. بنا را بر این گذاشتند که در صحرای قراطغان به مصاف لشکر تیمور روند و چنانچه هزیمت یافتند، به قلعه مزبور عقب بنشینند و متحصن گردند[۷].

نخستین نبرد در روز دوشنبه ۲۶ ذی‌قعدة سال ۷۹۴ ق درگرفت. در این نبرد و نبرد دیگر، لشکر تیمور غلبه کرد و باقی سپاه سادات به قلعه ماهانه‌سر پناه بردند. ظهیرالدین مرعشی، پیکار سپاه مازندران با لشکریان تیمور را خطای بزرگی خواند و نوشت که تنها جنگ نامنظم در جنگل‌ها می‌توانست برای حاکمان آمل توفیقی به بار آورد[۸]. سپاهیان مازندران دو ماه و شش روز در قلعه ماهانه‌سر شدند و چون چاره‌ای جز تسلیم نداشتند، سیدکمال‌الدین طویل و مولانا عمادالدین، دوتن از علمای آمل را با تحفه و هدایا نزد تیمور فرستادند و امان خواستند. تیمور نیز سیدغیاث‌الدین را از بند رها کنید و پیغام داد که "ما را قصد خون شما نیست و کرّ و فرّی که

<sup>۱</sup> مرعشی، همان، ۳۰۰-۳۰۱.

<sup>۲</sup> شرف‌الدین علی یزدی (۱۳۸۷)، ظفرنامه، تصحیح سید سعید میرمحمد صادق و عبدالحسین نوایی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۶۸۸-۶۸۹.

<sup>۳</sup> واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد (۱۳۷۵)، جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام، ترجمه لیلا رُبن شه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۱۶.

توانستید کردید و خون چندین مسلمان ریخته شد و اگر بیرون نیائید<sup>[۱]</sup> بعد از این هر خونی که واقع شود بگردن شما خواهد بود<sup>۱</sup>.

به نقل از عبدالرزاق سمرقندی در مطلع سعدین و مجمع بحرین، چون علمای آمل نزد تیمور به شفاعت برخاستند، وی پذیرش تقاضای صلح سادات را منوط به پرداخت خراج چندساله و گروگان گرفتن پسران برای در امان ماندن پدران دانست. اهالی قلعه چون این سخن شنیدند، نبرد از سر گرفته شد. با اینهمه، برتری با سپاه تیمور بود<sup>۲</sup>. چون قلعه را گشودند، تیمور، سادات را ایستاده به حضور پذیرفت که به معنای عدم التفات به هزیمت‌یافتگان بود. سپس بدینی و بدعت حاکمان علوی این دیار را مورد سرزنش قرار داد و آنان را به ارتکاب گناه در دین متهم کرد. سیدکمال‌الدین نیز تبار علوی خویش را به تیمور یادآور شد و ضمن براءت جستن از دشمنان علی(ع)، اظهار مسلمانی تیمور را به سبب ریختن خون مسلمانان مورد تردید قرار داد<sup>۳</sup>.

سپس، تیمور که در انتقام‌گیری از سادات راه احتیاط می‌پیمود، اسکندر چلاوی و ملک‌توس، حاکم رستم‌دار را نزد خویش خواند و با آنان به مشورت نشست. برخلاف اسکندر که در خونخواهی پدر اصرار داشت، ملک‌توس آنان را مستوجب قصاص ندانست و مقام سیادت آنان را به تیمور یادآور شد<sup>۴</sup>. به گفته خواندمیر، امیر تیمور گورکان چون این سخن شنید ملک [طوس] سعدالدوله را گفت رحمت بر تو باد که مرا و خود را از آتش دوزخ نجات دادی<sup>[۵]</sup> لعنت بر اسکندر شیخی که میخواست مرا هم‌عنان خویش بنار جحیم رساند<sup>۵</sup>. پس از آن، سادات امان یافته و غیر آنان را همگی از دم تیغ گذراندند. سپس سپاهیان تیمور قلعه ماهانه‌سر را به تاراج برده، آنجا را به آتش کشیدند و به دست ویرانی سپردند. سیدظهیرالدین مرعشی به نقل از پدرش درباره غنایم مازندران چنین آورده است:

خاصه سید کمال‌الدین که در قلم آمد که به خزینه خاصه صاحبقرانی واصل شد بدینموجب بود<sup>[۶]</sup>: تنگه سفید ششصد هزار عدد<sup>[۷]</sup> تنگه سرخ دویست هزار عدد<sup>[۸]</sup> طلا از کارهای ساخته و از سبیکه صد و بیست هزار مثقال<sup>[۹]</sup> نقره سیصد خروار شتری<sup>[۱۰]</sup> اقمشه و امتعه و کاسه‌های چینی و حلبی و لاجوردی و سایر رخوت و اجناس را عدد معلوم نشد<sup>[۱۱]</sup> و همچنین فراخور از آن سید

<sup>۱</sup> مرعشی، پیشین، ۳۰۶.

<sup>۲</sup> سمرقندی، پیشین، ۶۵۳-۶۵۴.

<sup>۳</sup> بارتولد، پیشین، ۱۱۶-۱۱۷.

<sup>۴</sup> مرعشی، پیشین، ۳۰۸.

<sup>۵</sup> خواندمیر، ۳۴۵-۳۴۶.

رضی‌الدین و سید فخرالدین و سایر برادران و فرزندان حلی و زیور عورات و مثل هذا که بود<sup>۱</sup>]. تعداد آن کما ینبغی معلوم نیست و مال‌های خواجه‌های آمل را نیز که بردند بی‌حد و قیاس بود. روایت‌هایی از این دست که در منابع این دوره مضبوط است، می‌تواند گواهی باشد بر اینکه با گذشت زمان، سادات از اعتقادات اولیه‌شان در زهد و ساده‌زیستی و عدالت‌پروری دست شسته، چشم طمع به مال و جاه دنیا دوخته‌اند. از این رو، شکست حاکمان مرعشی را می‌توان در ادامه‌ی روند سقوط تمام خاندان‌هایی در نظر گرفت که از مسیر عدالت اجتماعی و تحقق خواسته‌های عمومی فاصله گرفته و صرفاً در جهت امیال خود گام بر می‌دارند.

به این ترتیب، میرکمال‌الدین مرعشی را با اهل و عیال به خوارزم، و باقی را به سمرقند فرستاده، پسران میرکمال‌الدین، یعنی سیدمرتضی و سیدعبدالله را روانه‌ی تاشکند کردند. ساری به جمشید قارن، رستم‌دار به ملک سعدالدوله‌ی توس، و آمل به اسکندر شیخی سپرده شد. فرزندان میر قوام‌الدین، سیدرضی‌الدین، سید نصیرالدین و سید ظهیرالدین در ماوراءالنهر، سید فخرالدین در کاشغر، و سید زین‌العابدین در سیرام جان سپردند. بدین روال، دوره‌ی نخست حکومت سادات مرعشی به پایان رسید و اگرچه پس از آن در مازندران ارج و قربی داشتند اما هرگز جایگاهشان از یک خاندان محلی ذی‌نفوذ فراتر نرفت. گفتنی است که دوره‌ی دوم حکومت مرعشیان مازندران در سال ۸۰۹ق و در عهد شاهرخ تیموری آغاز شد و تا روزگار شاه عباس صفوی در سال ۱۰۰۵ق ادامه داشت. در این دوره، خبری از حکومت مستقل مرعشیان نبود و آنان تابع و خراجگزار حکومت مرکزی بودند.

### آخرین حمله تیمور به آمل و پایان کار چلاویان

پس از قتل‌عام مردم مازندران، اسکندر مشاور تیمور که در یورش هفت‌ساله‌ی وی به ایران در رکاب او بود، خلعت شاهانه بر تن، حکم فرمانروایی بر آمل را دریافت کرد. اما اسکندر که خود از جوانی در رکاب تیمور پرورش یافته بود، در سر راه خود به فیروزکوه که رسید، از فرمان تیمور سرپیچید، و در دژ فیروزکوه پناه گرفت. به محض اینکه ماجرا به گوش تیمور رسید، سپاهی را به فرماندهی امیرسلیمان‌شاه برای سرکوبی اسکندر فرستاد. به دنبال امیرسلیمان، یکی دیگر از سران جنگجوی تیمور به نام ابوبکر میرزا نیز برای کمک به آنان پیوست. هنگامی که اسکندر

<sup>۱</sup> مرعشی، پیشین، ۳۰۹.

این خبر را شنید، حسین کیا را با گروهی از همزمانش در دژ فیروزکوه گذاشت و خود با سیصد مرد جنگی به آمل و چالوس رفت. از آنجا که گشودن دژ فیروزکوه و راه یافتن به آن دشوار بود، سپاه تیمور با هماهنگی وی برای تعقیب اسکندر به نور رفتند. در رویان و رستمدر، استاندار کیومرث جلال‌الدوله (۸۰۷-۸۷۵)، پسر بیستون پادوسبانی، حاکم بود که میانه‌ی خوبی با اسکندر نداشت. تیموریان وی را دستگیر کرده و به آمل فرستادند تا اسکندر او را بکشد؛ اما وی چنین نکرد.<sup>۱</sup>

به این ترتیب تیمور در سال ۸۰۶ با سپاهی گران به پای دژ فیروزکوه رسید و آنجا را محاصره کرد. وی در اولین حمله دژ را تسخیر کرد و کشتار و خرابی به بار آورد. سپس در دومین حمله دژ را گشود. پس از این به چالو رفت، و ابوبکر میرزا را برای دستگیری اسکندر به آمل فرستاد. هنگامی که ابوبکر و یارانش به آمل رسیدند، اسکندر که توان مقابله با آنها را نداشت با دویست پیاده و سی سواره از راه جنگل از آمل به سوی فریدون‌کنار شتافت. در این نبرد، اسکندر شکست خورده، با همسر و فرزندانش فرار کرد. آنها را در بیشه پنهان نمود و خود به سوی سپاهیان تیمور رفت و موفق شد یکی از امیران تیموری را بکشد. تیموریان در پی او پسرش علی را دستگیر کردند. شخصی به نام محمد هزار اسب در جنگل به دنبال اسکندر روانه شد. اسکندر که همراه زن و دو کودکش در بیشه پنهان شده بود، از ترس اینکه مبادا صدای گریه‌ی کودکانش، تیموریان را متوجه پناهگاه او کند، آنها را کشت؛ سپس به یارانش دستور داد مادر کودکانش را که از ددمنشی همسر خویش به ناله افتاده بود، نیز بکشند، و خود با دو تن از نوکرانش در پای درختی پنهان شد. سرانجام نیروهای تعقیب‌کننده او را به چنگ آورده، سر از تنش جدا کرده، و آن را نزد تیمور فرستادند. تیمور نیز سر اسکندر را به آمل فرستاد تا پسر اسکندر، علی، که در زندان آمل بود، آن را تایید نماید. به این ترتیب، اسکندر چالوی در ۸۰۶ در آمل دفن شد. پسرانش علی و حسین همراه تیمور به سمرقند رفته و سپس با اجازه‌ی وی به مازندارن بازگشتند. و این پایان کار چالویان آمل بود.<sup>۲</sup>

پس از مرگ اسکندر، نگاه تیمور به مرعشیان تغییر کرد و در آمل به سید علی، پسر میرکمال‌الدین مرعشی، حاکم ساری، گفت: «گذشته‌ها گذشت! پس از این مرحمت و لطف ما را خواهید دید». به این ترتیب تیمور، حکومت آمل را به سید علی داد و خود در ۸۰۷ ق، پس از ۷۱

<sup>۱</sup> مرعشی، پیشین، ۴۹.

<sup>۲</sup> شجاع شفیعی، محمد مهدی (۱۳۷۷)، تاریخ اسلام در نواحی شمالی، تهران، نشر اشاره، ۲۶۲.

سال زندگی و ۳۶ سال سلطنت جان داد. پس از تیمور، پسرش شاهرخ بر تخت نشست.<sup>۱</sup> پس از مرگ تیمور، سادات مرعشی مازندران که به خوارزم تبعید شده بودند، به هرات، تختگاه شاهرخ رفته و گفتند که تیمور با آنها بر سر لطف آمده بود. شاهرخ نیز ساری و آمل را به سادات مرعشی بخشید و آنها به مازندران بازگشتند. از آنجا که میرقوام و فرزندان او درگذشته بودند، لذا فرصت برای روی کار آمدن نسل سوم سادات مرعشی فراهم شد. پیرک، حاکم استرآباد، برای خوش خدمتی به حاکم ساری، یعنی شمس الدین غوری، که به فرمان تیمور بر سر کار بود، سادات مرعشی را که در حال بازگشت به وطن بودند، زندانی کرد. خبر به مردم ساری رسید و آنها نیز قیام کرده و حاکم ساری را کشتند. هنگامی که این خبر در مازندران پخش شد، مردم آمل نیز به مردم ساری پیوسته و همراه آنان به استرآباد رفتند. پیرک شاه، حاکم استرآباد نیز از مردم پوزش خواست، سادات مرعشی را آزاد نمود و اموال دزدیده از آنان را به ایشان بازگرداند. به این ترتیب، مردم مازندران با شادی و سرافرازی در ۸۰۹ ق سادات مرعشی را دوباره به قدرت بازگرداندند.<sup>۲</sup>

### نتیجه گیری

آنچه پیشتر از نظر گذشت، کنش و واکنش متقابل میان تیمور و خاندان محلی مازندران خاصه در آمل بود. گفتیم که در زمان یورش تیمور به مازندران که در چندین مرحله رخ داد و ویرانی بسیاری به بار آورد، سادات مرعشی در آن دیار فرمان می‌راندند. دینداری و توجه خاص تیمور به علما و سادات، که پیشتر مورد بحث قرار گرفت، رویارویی وی با سادات مرعشی را، که خود از امام چهارم شیعیان نسب می‌بردند، موضوعی درخور توجه می‌کرد. چه از این جهت که آیا عامل دینی می‌توانست خشونت و توحش بی‌حد تیمور لنگ را که پس از چنگیز خان مغول زباززد خاص و عام بود، تخفیف دهد؟ و دیدیم که پاسخ مثبت بود. تیمور رحم و مروت خویش را نثار علما و سادات کرد. امور مملکت را به ایشان سپرد، و اگر در جنگ بر ایشان پیروز می‌شد از کشتن آنها چشم‌پوشی می‌کرد. با این حال این رابطه، از منظر سیاست قدرت نیز قابل اعتنا بود؛ چه اینکه اگر قدرت‌گیری سادات و حاکمان مازندران، با قدرت بلامنازع تیمور تلاقی می‌یافت، در برکناری ایشان تردید نمی‌کرد، ولو با نام پاسداری و صیانت از دین. گرچه کین‌خواهی شخصی اسکندر جلاوی نیز در یورش تیمور به مازندران نقشی اساسی داشت، اما ثروت بی‌حد و قدرت حاکمان

<sup>۱</sup> محمدیوسف واله اصفهانی (۱۳۷۲)، خلد برین، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۳۷۱.

<sup>۲</sup> خواندمیر، پیشین، ۳۴۷.

آن دیار نیز که روزبه‌روز بیشتر از طریقت اسلاف خود فاصله گرفته و به مال‌اندوزی و لذت‌جویی می‌پرداختند، برای هر ماجراجویی وسوسه‌کننده بود. بنابراین شاید بتوان دو عامل سیاسی و دینی، یعنی قدرت‌طلبی و بهانه‌ی نگاهبانی از اسلام، را در کنش و واکنش میان تیمور و حاکمان مازندران شناسایی کرد. اگرچه که در پس این دو عامل عینی، می‌توان با نظری کلی، ردپای گردش‌پنددهنده و سرزنش‌گر تاریخ را نیز مشاهده کرد:

اگر بد کنی جز بدی ندروی      شبی در جهان شادمان نغوی  
جهان را نباید سپردن به بد      که بر بدکنش بی‌گمان بد رسد  
(حکیم فردوسی)

### فهرست منابع و مآخذ

۱. آژند، یعقوب، قیام مرعشیان، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵.
۲. اقبال آشتیانی، عباس، ظهور تیمور، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۶۰.
۳. آملی، اولیاءالله، تاریخ رویان، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
۴. بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ، جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام، ترجمه لیلارُبُن شه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.
۵. برزگر، اردشیر، تاریخ تبرستان، تصحیح محمد شکری فومشی، ج ۱، تهران: رسانش، ۱۳۸۰.
۶. حسینی تربتی، ابوطالب، تزوئات تیموری، تهران: کتابفروشی اسدی، ۱۳۴۲.
۷. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین، تاریخ حبیب‌السیر، ج ۳، تهران: انتشارات خیام، چاپ چهارم، ۱۳۸۰.
۸. سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق، مطلع سعدین و مجمع بحرین، تصحیح عبدالحسین نوایی، ج ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
۹. شامی، نظام‌الدین، ظفرنامه، تهران: نشر بامداد، ۱۳۶۳.
۱۰. شفیع، شجاع و محمد مهدی، تاریخ اسلام در نواحی شمالی ایران، تهران: نشر اشاره، ۱۳۷۷.
۱۱. کریمی علیرضا، فتحی سلامت، ابراهیم، «سادات در عصر تیمور»، فصلنامه شیعه‌شناسی، سال نهم، شماره ۳۶، صفحات ۱۱۹ تا ۱۵۰، زمستان ۱۳۹۰.

۱۲. مرعشی، سید ظهیرالدین، تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، به کوشش محمدحسین تسبیحی، تهران: نشر شرق، ۱۳۶۱.
۱۳. مهجوری، اسمعیل، تاریخ مازندران؛ حاوی وقایع پیش از اسلام تا سال ۷۵۰ هجری قمری، ج ۱، تهران: انتشارات اثر، ۱۳۴۲.
۱۴. میرجعفری، حسین، تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی اقتصادی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۸.
۱۵. ناصری داوودی، عبدالمجید، تشیع در خراسان عهد تیموریان، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸.
۱۶. واله اصفهانی، محمدیوسف، خلد برین، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۲.
۱۷. یزدی، شرفالدین علی، ظفرنامه، تصحیح سید سعید میرمحمد صادق و عبدالحسین نوایی، ج ۱، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷.